

مرگ مینورسکی

بقلم آقای محمد دبیر سیاقی

روز بیست و پنجم مارس ۱۹۶۶ میلادی، برابر با جمعه پنجم فروردین ۱۳۴۵ خورشیدی پروفیسور ولادیمیر مینورسکی از بزرگان خاورشناسان جهان و از دانشمندان معروف و ایران شناسان نامی، مؤلف بیش از دویست کتاب و رساله و مقاله مهم تحقیقی دیده از جهان زندگی فرو بست و زمانه بیش از هشتاد و نه سال و یک ماه و پنج روز بدو مجال زیست نداد و بامردن وی جهان هستی یکی از دانش پژوهان خستگی ناپذیر و محققان موی شکاف و شیفتگان حقیقت و پویندگان راه انسانیت و صفارا از دست داد؛ پژوهنده‌ای بی قصد سود اندوزی و محقق باریک بین و شیفته حقیقتی دور از ریا و انسانی واقعی.

نخستین بار او را در کنگره ابن سینا (سال ۱۳۳۴ خورشیدی) در تهران دیدم و بمناسبت چاپ مجددی که از کتاب تذکره الملوك کرده بودم دقایق باهم صحبت داشتیم و برای ترجمه تعلیقات آن کتاب که بعدها به همت دوست دانشمندم آقای رجب نیا صورت گرفت کسب اجازه کردیم و یکبار نیز در معیت ایشان از مجلدات مجموعه ناصری محفوظ در کتابخانه وزارت دارائی دیدن نمودیم و از آن پس باب مکاتبات باز بود و تعاطی کتب و رسالاتی که بنده چاپ می‌کردم و یا ایشان نشر می‌کردند در میان. و هم‌اکنون که در کار تحریر این یادداشت هستم یک نسخه از فهرست کتابهای منتشر شده تا سال ۱۹۵۵ ایشان را که برایم فرستاده است پیش چشم دارم و روی نخستین برگ آن جمله فارسی «باخیلی تشکر از فرستادن ترجمان قرآن» را بخط دست آن مرحوم ملاحظه می‌کنم.

دوبار نیز در شهر کمبریج انگلستان به دیدار ایشان شدم: یکی روز سیزدهم فروردین

۱۳۴۰ هجری بود. بامدادان از لندن بدان شهر شتافتم، خانه ایشان را یافتم و در کوفتم.

خانمی موقر و گشاده پیشانی در بگشاد . گفتم فلانیم و از ایران آمده‌ام تا استاد را ببینم . گنت : « بلرون بفرمائید . هرکه از ایران بیاید به خانه ما خوش آمده است » . داخل شدم و ساعتی که برای من از ذخایر عمرست در کتابخانه پرفسور مینورسکی و در میان انبوه کتب فارسی و عربی و زبانهای دیگر ایشان گذراندم .

دیگر بار روز شنبه ۲۷ تیر ماه ۱۳۴۳ بود که از لندن به محل اقامت ایشان رفتم . باهمان صفا و گرمی از من پذیرائی کرد ؛ اما این بار نیروی دید وی کاهش بسیار گرفته بود تا آنجا که مجال کار و تحقیق را بطور محسوس از وی دور می‌داشت .

در میان گفتگو از تحقیقات با ارجی که در خصوص قبایل ترك مذکور در کتاب « زین الاخبار گردیزی » کرده بود با من بحث کرد و می‌خواست که من مدتی در آن شهر بمانم و در استخراج و تنظیم آن یادداشتها دستیاری ایشان کنم . حتی در این راه برای رفع موانع اقداماتی نیز کرد و پس از بازگشت من به لندن نامه مفصلی نوشت که در آن امید می‌داد و احتمال امکان اقامت مرا در آن شهر قوی‌تر می‌ساخت و من با آنکه کمال علاقه را به این کار داشتم نتوانستم بمانم ؛ تعهدات شغلی چنین فرصت مغتنمی را برود و مانع مقصود آمد . آخرین نامه ایشان که شاید آخرین نامه‌ای باشد که به دوستان و آشنایان خود نوشته است و تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۶۶ دارد (۹ روز پیش از مرگ او) بمناسبت عید نوروز امسال و حاوی این جمله است : « با بهترین آرزوهای سال نو » . عکس همان نامه را اینجا ملاحظه می‌فرمائید و از بهترین آرزوهای سال نو من آن بود که روزی چند در محضر وی کسب فیض کنم ؛ اما « ای بسا آرزو که خاک شد دست » . در حروف نام این مرد حقیقت جوی آدمی صفت فرشته سیرت با اعتقاد به اینکه اسماء نازله آسمان و سماء هستند « مینورسی » یعنی وصول به جنت عدن و رسیدن به بهشت جاودان به چشم می‌خورد و اعتقاد الظاهر عنوان الباطن را آشکار می‌سازد . روان او شاد باد و به مینو رساد .

سال نو خدای مبارک باشد
بسرکار و تمام اعضای خانواده
امیدوارم در سال نو جدید عهد
بشود

ارادتمند سرکار
و میهنرسی

جلد بیست مقاله این جانب
را البته که در تهران ملاحظه
فرمودید. جلا جلا باز گرفتار تجدید
نظم در بعضی تفسیرهای حدود
العالم.